شروع اتاق چینی با رویکردی غیرفلسفی

شروع اتاق چینی این خصوصیت را دارد. یعنی شروع اتاق چینی اصالً ربطی به فیلسوف تحلیلی، قاره‌ای ندارد. این یک فهمی است که هیچ مبنای فلسفی در آن دخالت ندارد. این ادعای من است. اگر در جایی از آن اشکال داریم بفرمایید. ابتدا آن چه را که شما در اتاق چینی می‌بینید اصالً مبنای فلسفی در آن نیست. در اتاق چینی او چه گفت؟ پروژه‌ای داشتند که فهم داستان را به ماشین بدهند، او هم آمد یک اتاقی را طراحی کرد؛ مثالً دو اتاق هست که یکی چینی نشسته و یکی غیر چینی. فقط قواعد را به او یاد می‌دادند که با این قواعد، هر سؤالی که از او می‌کردند جواب بدهد، به‌طوری‌که کسی که بیرون اتاق است و چینی است، باورش می‌آید که کسی که در این اتاق نشسته چینی است. چرا؟ چون هر چه از او می‌پرسند به چینی جواب می‌دهد.

مثالی که من عرض کردم این بود: بچه‌ای هست که اصالً عمل ضرب و جدول ضرب را بلد نیست. اصل آن را تصور نکرده. فقط به او یاد می‌دهی که این را نگاه کن؛ هر کدام از علامت‌ها که می‌آید، انگشتت را از ستون و ردیف حرکت بده، هر کجا دو انگشتت به هم رسید، آن را بگو. اگر گفت شش ضرب در هفت، از شش، انگشتت را بکش و از هفت هم بکش و بعد جواب بده. خُب این بچه نه ضرب بلد است و نه هیچ تصوری از این دارد، اما خوب جواب می‌دهد. یعنی می‌توان با دادن یک نمادها و قواعدی به او، جواب بدهد. نمادهایی عددی؛ او که اصالً عدد را بلد نیست. قواعدی که مثالً می‌گوید از اینجا انگشتت را بکش و جواب بده. به گمانم این یک چیزی است که نمی‌توان گفت یک فیلسوف این را قبول ندارد. نمی‌گویند تو این را بر مبنای آن فلسفه می‌گویی.

عرض من این است که اصل پیکره اتاق چینی که می‌فهماند بازی کردن با قواعد و نمادها، و پاسخ دادن، ملازمه‌ای با فهم محتوا ندارد، بند به فلسفه خاصی نیست. بازی، به‌معنای چیزی است که یک قاعده‌ای دارد. این ملازمه را ندارد. اما اینکه ما بگوییم فلاسفه‌ای هستند که این را قبول ندارند! اگر به این صورت هست، بگویید. شما از همین مثال ساده شروع کنید و استفاده‌های خوبی ببرید تا برخی از چیزها را به افراد نشان دهید. نه اینکه دوباره یک چیزهایی را اثبات کنید، بلکه آن را نشان دهید.

خیلی موارد هست؛ باید شماره بگذاریم و اینها را یادداشت کنیم. چیزهایی که صرفاً ریخت کارش، ریخت مبتنی‌بر یک تفلسف نیست. من حتی به اساتیدی برخورد کرده‌ام که می‌گویند پیدایش هوش مصنوعی و کارهای آن مبتنی‌بر یک فلسفه است. من که اصالً نمی‌فهمم. به نفهمی خودم معترف هستم، ولی دارم عرض حال می‌کنم که گمان من این است؛ تورینگی که می‌خواست رمز پیام‌های آلمانی‌ها را کشف کند و غرق در این فکرها بود، تفلسف می‌کرد؟! او که کاری به تفلسف نداشت. می‌خواست کاری کند که کشف رمز کند. هر فیلسوفی که به آنجا می‌آمد، این کشف رمز برای او فرقی نمی‌کرد که الهی هستی، مادی هستی. بلکه می‌گفت رمز را کشف کردم و این است. بگوییم من، با چه دیدی این رمز را کشف کردی؟! دیدی در کار نبود و ریخت مسأله، ریخت تفلسف نیست.

بازبینی #3
ایجاد شده 31 ژانویه 2024 14:30:38 توسط ... .

به روزرسانی شده 29 ژانویه 2025 15:28:45 توسط ... .